

جبهه ملی در بوته نقد

گفتگو با: رامین ناصح (مسئول سازمانهای جبهه ملی در خوزستان)

به کوشش: سینا جهانگیری

- آقای ناصح، شما امروزه از پرشورترین و شاید متعصبترین مدافعان جبهه ملی هستید و این جبهه را بعنوان «آذرخشی در ظلمت» و «فرشته نجات ایرانیان» قلمداد مینمایید. در این گفتگو سعی داریم انتقاداتی را که از جوانب گوناگون در میان فعالان سیاسی و عامه مردم نسبت به این جبهه مطرح است، با شما در میان بگذاریم و نظر شما را درباره آنها جویا شویم. با ذکر این نکته که همه انتقاداتی که در این گفتگو مطرح میشود، نظر شخصی من نیست و برای آگاهی افکار مردمی و کاربران اینترنت این سوالات و انتقادات بیان میگردد.

- با تشکر از شما استاد و دوست گرانمایه که این فرصت را جهت اظهار نظر و دفاع از اهداف و مواضع و اندیشههایم در اختیار من نهادید، پیش از هر چیز ذکر یک نکته را لازم میدانم و آن اینکه من شاید بقول شما مدافع پرشوری برای جبهه ملی باشم، ولی به گمان خودم هرگز «متعصب» نیستم! چون تعصب و مطلق انگاری را مغایر با عقلانیت میدانم و سرچشمه آنرا جهل و نادانی و جزم اندیشی. بنابراین در ستایشی که از جبهه ملی میکنم و آنرا دارای شایستگی و توانمندی لازم برای رهبری مبارزات آزادیخواهانه ملت ایران میدانم، دلایل عیدهای دارم که همواره به اجمال یا تفصیل بیان کردهام و در طی این گفتگوی صمیمانه هم بیان خواهم کرد. و صد البته در کنار آن انتقاداتی هم به جبهه ملی در ابعاد مختلف دارم و آنرا یک سازمان پیراسته از خطا و اشتباه تلقی نمیکنم که بعضی از این انتقادات در خلال مقالات و مصاحبههایم و بعضی دیگر بطور خصوصی طی نامه نگاری یا گفتگو با رهبران جبهه عنوان شده است. ضمناً از انتقادات منطقی و مستند دیگران - نه دشمنان و ناسزاهای خصومت آمیز و غیر مستند - هم استقبال میکنم و اگر دلیلی استوار بر رد آن نداشته باشم، خاضعانه میپذیرم. بنابراین ارادت من به جبهه ملی بعنوان یادگار «مصداق بزرگ» موجب نادیده گرفتن کاستیهای آن نمیشود و ارادتی تعصب آمیز و مطلق انگارانه و جزم اندیشانه نیست. کما اینکه خود مرحوم مصدق را هم ما معصوم و مصون از اشتباه و خطا میدانیم و به اصطلاح «مصداق الهی» نیستیم! ولی در کل ایشان را شخصیتی میدانیم که اندیشه و خط مشی و عملکرد او میتواند بعنوان الگویی متکامل جهت تدویم مبارزات آزادیخواهانه ملت ایران تلقی شود و به گفته شهید داریوش فروهر: «مصداق صحرا غول پیکری بود که تکیه بر خاک وطن داشت و زیربنای استواری بود برای هر نهضتی که پس از او پدید آمد.» حال این نهضت‌هایی که پس از او پدید میآیند و داعیه پیروی از راه مصدق دارند، باید اندیشه و عملکرد مصدق را بر اساس شرایط روز تفسیر کنند نه اینکه پیروی صرف نمایند یا در گذشته متوقف بمانند. ولی در این میان، یک اصول خدشه ناپذیری در آرمانهای مصدق و جبهه ملی وجود دارد مثل استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی که گمان نمیکنم بعدها هم بتوان تغییری در اساس آنها بوجود آورد.

ضمناً من تا جایی که بخاطر دارم تابحال واژه «فرشته نجات ایرانیان» را در هیچ سخنرانی یا مقالهای برای جبهه ملی بکار نبردهام و فقط آنرا «آذرخشی در ظلمت» نامیدم. آن هم بر اساس دلایل تاریخی. اکنون من آماده پاسخگویی به سوالات و انتقادات دلسوزانه شما هستم.

- با تشکر از توضیحات سودمندتان؛ یکی از انتقادات عمده‌ای که همواره نسبت به جبهه ملی مطرح بوده و هست، مسئله «فقدان ایدئولوژی» است. تنها وجود یک ایدئولوژی مشخص و مدون میتواند تضمین کننده استواری و ثبات در یک سازمان سیاسی باشد. بسیاری از روشنفکران مسئله ضعیف بودن پایه‌های ایدئولوژیک را درباره جبهه ملی مطرح میکنند و آنرا عاملی بر عدم موفقیت آن می‌شمارند. نظر شما در اینباره چیست؟

- پیش از آنکه به این موضوع بپردازم، لازم است شما را به مسئله تفاوت میان «حزب» و «جبهه» توجه بدهم. جبهه‌های سیاسی سازمان‌های گسترده‌ای هستند که برای نیل به یکسری اهداف کلی و معطوف به مسائل مبرم تشکیل میشوند. عناصر متشکله جبهه عبارت از احزاب و نیروهای هستند که لزوماً در جزییات یکسان و همگن نیستند. بلکه برای رسیدن به اهداف کلان سیاسی مورد توافق همه نیروهای شرکت کننده در جبهه با یکدیگر پیمان همکاری میبندند و در کلیات از خط مشی واحدی پیروی میکنند. این اهداف کلی در جبهه ملی عبارت از اصولی چون استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی و در یک کلام «حاکمیت ملی» میباشد. بنابراین اگر منظور شما از ایدئولوژی مشخص و مدون، ایدئولوژی‌ای باشد که به جزئیات میپردازد، بله جبهه ملی ایران فاقد این نوع ایدئولوژی است. چون جبهه ملی یک سازمان فراگیر و متعلق به همه ملت ایران است، مگر انگشت شمار کسانی که با عدالت و آزادی و استقلال مملکت مخالف باشند. توافق بر سر یکسری اصول حداقلی در جبهه ملی تنها راه تشکیل یک سازمان گسترده، فراگیر و توانمند است که همه اقشار ملت از اقوام مختلف، پیروان مذاهب و مکاتب گوناگون، طبقات و صنوف مختلف و جنسیت‌های دوگانه در آن بگنجد. بنابراین جبهه ملی دارای یک ایدئولوژی باز و فراگیر است که بتواند احزاب و دستجات با ایدئولوژی‌های گوناگون اعم از مذهبی و غیر مذهبی و سوسیالیست و سوسیال دموکرات و لیبرال دموکرات و... را در خود جای دهد و مؤتلف سازد و این نیروها برآیند امکانات و توانایی‌های خود را در مسیر اهداف آزادیخواهانه، استقلال طلبانه و عدالت جویانه بسیج کنند. بدین وسیله از ائتلاف هزینه‌ها و انرژی‌ها جلوگیری میشود و لبه مبارزات سیاسی بر علیه دشمنان آزادی و استقلال و عدالت دهها بار تیزتر و برآنتر خواهد شد. تاریخ جبهه ملی ایران و تاریخ جبهه‌های سیاسی در سایر کشورها، بخوبی نمایانگر راندمان مطلوب و کارآمدی این شیوه از مبارزات سیاسی یعنی «کار جبهه‌ای» است.

- به عقیده شما آیا تشکیل جبهه ملی از عناصر ناهمگن نمیتواند موجب شکندگی و در نهایت از هم پاشیدگی آن شود؟

- مسلماً کار جبهه‌های با تمام امتیازات و نقاط قوتی که واجد آنست، نواقص و ضعفهایی هم دارد. یکی از ضعفهای آن همین خاصیت شکندگی است. چون وجود اختلاف و تفاوت دیدگاهها در هر سازمان سیاسی امری طبیعی است. ولی این امر در حزب کمرنگتر از جبهه نمود پیدا میکند. چون حزب از نیروهای همگن با ایدئولوژیهای یکسان تشکیل میشود، ولی چنانکه عرض کردم جبهه چنین نیست. و از آنجا که اتخاذ استراتژی و تاکتیک غالباً از ایدئولوژی متأثر است، در جبهه‌های سیاسی همیشه اختلافهای بعضاً اساسی میان نیروها وجود دارد. جبهه ملی ایران هم عاری از این امر نبوده، چنانکه دوست و همکار عزیزم مسعود بهنود در تعبیر جالبی درباره رهبران اولیه جبهه ملی میگوید: «آنها تقریباً در همه موارد با هم اختلاف داشتند!!» ولی در زمان حیات پیشوای جبهه ملی دکتر مصدق، شخصیت کاریزماتیک و فرهمند آن مرحوم مانع از عمق یافتن اختلافات و متلاشی شدن جبهه میشد، چون بدلیل حسن مدیریت و شهامت و جسارت و نبوغ و وجهه مردمی و شخصیت بینظیری که از خود نشان داده بود، کلام وی تا حدود زیادی برای همگان فصل الخطاب بود. البته در این میان نباید از حسن سلوک و درایت و مدیریت معجزگونه دکتر فاطمی در سازماندهی و انسجام دادن به نیروهای جبهه و حل اختلافات غافل شد. ولی امروز با اینکه بسیاری از رهبران جبهه از یادگاران مصدق هستند، ولی شخصیت فرهمندی چون مصدق نداریم که مورد تبعیت همگان قرار گیرد. بنابراین برای اینکه از شکندگی جبهه جلوگیری شود، بایستی نیروهای مؤتلف اصول «اخلاق سیاسی» را کاملاً رعایت کنند و برای نیل به اهداف کلان جبهه و منافع ملی، از منافع فردی و حزبی خود چشم‌پوشند. در گذشته شاهد این امر بودیم که برخی احزاب و دستجات با هدف پارگیری از سایر احزاب مؤتلف یا تحمیل مواضع خود بر دیگران وارد جبهه میشدند. اینگونه مسائل اصلاً در میان کسانی که مدعی اعتقاد به دموکراسی و... هستند نباید مطرح باشد و احزاب مؤتلف بایستی هم و غم خود را به اهداف مقدس جبهه معطوف سازند و با رعایت تقوای سیاسی، از بروز و عمق یافتن اختلافات که میتواند موجودیت جبهه را تهدید کند، جلوگیری نمایند.

نکته دیگر اینکه هدف از تشکیل جبهه ملی دست یافتن به یکسری اهداف کلان سیاسی بوده است. بنابراین بدلیل عدم انتساب احزاب جبهه به ایدئولوژی واحد، مسائل جزئی و اختلاف برانگیز چون دیدگاههای مذهبی و اقتصادی نباید در جبهه مطرح شود و هر یک از احزاب در برنامه‌های اقتصادی و فرهنگی خود آزاد هستند و تنها در مسائل کلان سیاسی از خط مشی واحدی پیروی میکنند. این موضوع اگر رعایت شود، تا حدود زیادی از تکرار اختلافات و تنشهای پیشین جلوگیری میشود. دکتر همایون کاتوزیان بخشی از کتاب خود را مصدق و نبرد قدرت در ایران به «نقش مذهب در تفرقه انگیزی در نهضت ملی» اختصاص داده است.

در يك كلام، بله، در صحت فرموده شما که یکی از ویژگیهای جبهه‌های سیاسی شکندگی آنهاست، شکی نیست، ولی «عیب می جملہ بگفتی، هنرش نیز بگویی!» و بنظر من هنر کار جبهه‌های بر عیب آن میچربد. و با درس گرفتن از تجربیات گذشته میتوان عیوب آن را تا حدود زیادی مرتفع کرد.

نکته دیگری را هم اگر اجازه بدهید عرض کنم، و اینکه بعضی از اتحادها و جبهه‌های سیاسی در جهان، جبهه‌های مقطعی هستند، یعنی برای نیل به اهداف اضطراری و مرحله‌های چون پیروزی در انتخابات و به حاشیه راندن رقیب خطرناک و قدرتمند یا دفع خطر متجاوز یا سرنگونی يك رژیم و... تشکیل میشوند و بعد از حصول نتیجه، خود بخود فلسفه وجودیشان را از دست میدهند و متلاشی میشوند و حتی ممکن است پس از پیروزی بجان یکدیگر هم بیفتند. نمونه‌اش در ایران، همین اتحاد انقلابی گونه نیروهای چپ و راست و ملی و مذهبی برای مبارزه با رژیم شاه در سال ۵۷ بود که پس از سرنگونی رژیم، این اتحاد مقطعی و

سست بنیان بزودی از هم پاشیده شد و به خصومت و رویارویی شدید نیروهای انجامید که تا دیروز با هم دل و قلوبه رد و بدل میکردند. چون در حقیقت آنها میدانستند چه نمیخواهند، ولی نمیدانستند چه میخواهند و اگر هم میدانستند، کارپایه مدوتی برای همکاری متداوم تدارک ندیده بودند. جبهه ملی ایران از این نوع اتحادهای مقطعی و مرحله‌های نیست و چون «استقرار حاکمیت ملی» را شعار و آرمان خود قرار داده است، هنگامی که به این هدف مقدس هم دست پیدا کند، رسالتش خاتمه یافته تلقی نمیشود و تازه آن زمان ابتدای راه است و باید برای «حفظ حاکمیت ملی» کوشید. چون میهن ما بدلیل شرایط ویژه ژئواستراتژیک و ژئوپولیتیک و ژئوآکونومیک خود همیشه در معرض خطر استبداد و استعمار قرار دارد و استقلال و آزادی آن تهدید میشود. نیروهای جبهه ملی هم گرچه در جزئیات مختلفند، ولی در کلیات بسیار متفق و همبسته و یکپارچه و دارای کارپایه و اساسنامه مدوتی هستند که عمل کردن بر طبق آن، انسجام تشکیلاتی و وحدت نیروهای جبهه‌های را تضمین میکند. بنابراین تا وقتی اثری از ایران باقی است، جبهه ملی ایران هم باقی است و نهضت ادامه دارد!

- شما همواره در مقالاتتان شخصیت پرستی و قهرمان پروری را نکوهش کرده و آنرا از ضعفهای فرهنگ ایرانیان برشمردهاید. ولی به نظر میرسد که ملی گرایان در تجلیل از شخصیت دکتر مصدق افراط زیادی میکنند. آیا این خود از مصداقهای شخصیت پرستی و قهرمان پروری نیست؟

- ما هیچ شخصیتی را بیش از عظمت واقعی و خدمات حقیقیاش بزرگ نمیکیم و از مصدق که واقعا اعجوبه خارق العاده‌ای بود (به اعتراف دوست و دشمن)، در حد و اندازه خودش و حتی شاید کمتر از آنچه شایسته است، تجلیل و ستایش میکنیم. شاید با پیشرفت فکری بشر، آیندگان بیش از ما به عظمت مصدق و زوایای پیچیده شخصیت او واقف شوند. چرا نباید از شخصیت‌های بزرگ تاریخ در حذی که سزاوار آن هستند، تجلیل شود؟ حضرت علی از ابرمردان تاریخ نه تنها اسلام، بلکه تاریخ بشریت است. چرا با این عنوان از او ستایش نشود؟ حضرت مولانا پیمبر افسانه‌های قرن هفتم است که نظیر او از امام تاریخ زاده نشده. چرا با این عنوان از او تجلیل بعمل نیآوریم؟ مهاتما کرچند گاندی، از زمره سوشیانتها و منجیان بشریت بود. اگر با لقبی کمتر از این او را بنامیم، در حقیقت کم لطفی کرده‌ایم. مصدق

هم از جمله این سوشیالنتها و یکی از بزرگترین و نامدارترین آنها بود. حضرت زرتشت میفرماید: «براستی کسانی از زمره سوشیالنتها و منجیان مردم جهان محسوب میشوند که فرمانهای مزدا و وظایف خود را با نیک منشی بجای آورند و بر علیه خشونت و بیداد و ستم بپا خیزند و آنرا در هم شکنند.» صفاتی چون نبوغ و درایت و وطنخواهی و انساندوستی و شهامت و جسارت و وارستگی و سلامت نفس در حدّ اعلاّی خود در مصدّق یافت میشود. ممکن است کسانی را در تاریخ پیدا کنید که در بعضی از این صفات به پای مصدّق برسند، ولی جمع شدن همه این خصایل نیکو و پسندیده آنهم در حدّ اعلاّ و اکمل در یک فرد، در نوع خود کم نظیر است یعنی «آنچه خوبان همه دارند، تو تنها داری!» و از شخصیهایی بود که قادر بودند مسیر تاریخ را تغییر بدهند. در عین حال ما او را معصوم از اشتباه نمیشماریم، ولی وقتی جهان او را در یک سال بعنوان «مرد سال» انتخاب میکنند و بعدها هم بعنوان یکی از ده مرد بزرگ قرن بیستم معرفی میشود، ما ایرانیان چرا به وجود او افتخار نکنیم؟

ولی شخصیت پرستی معنای منفی و مخرب و قابل نکوهشی دارد. شخصیت پرستی یعنی یک انسان را بالاتر از حدّ انسانی بردن و او را آسمانی و مصون از هر گونه اشتباه و خطا دانستن، که این کار، هم خود آن انسان را فاسد میکند و هم جماعتی را که از او پیروی میکنند. چند نمونه‌اش را در تاریخ معاصر داریم. ملی گرایان این صفت عصمت را برای مصدّق قائل نبودند و نیستند. بخاطر ندارم درباره کدام قضیه بود که خلیل ملکی رهبر حزب نیروی سوم بدلیل اختلاف نظرانی، بر سر پیشوایش مصدّق فریاد میزند: «آقای دکتر، این راهی که شما میروید به جهنّم ختم میشود. ولی ما تا جهنّم همراه شما میآییم!» مرحوم دکتر سنجایی هم در کتاب خاطرات خود میگوید که «من و دیگر اعضای جبهه ملی در موارد زیادی با مصدّق اختلاف نظر داشتیم که آنها را با ایشان به بحث و گفتگو میگذاشتیم.»

ولی اصولاً تجلیل از شخصیهایی تاریخی اگر با اغراق و افراط همراه نشود، یک اثر بسیار مثبت و سازندهای هم دارد و آن اینست که اطلاع از روش زندگی و مبارزات و خصایل نیکوی مردانی که در کسب فضائل و ترک رذائل به کمال رسیده یا نزدیک به کمال بوده‌اند، مربوط به هر دورانی که باشد، میتواند بعنوان اسوه و الگویی متکامل برای مبارزان امروز و فردا قرار گیرد و برای آنان آموزنده و راهگشا باشد. آکسیس کارل جمله معروفی دارد که آنرا نقل به مضمون میکنم. میگوید: «در زندگی بزرگمردان تاریخ، یک ذخیره تمام نشدنی از انرژی معنوی وجود دارد. این مردان مثل کوههایی باثبات در میان دشت سر به اوج کشیده‌اند و به ما نشان میدهند که تا کجا میتوانیم بالا برویم و تا چه حد هدفی که شعور انسانی طبعاً به آن گرایش دارد، متعالی است. فقط چنین مردانی میتوانند برای زندگی ما غذای معنوی مورد نیازش را تهیه کنند.» من شخصاً این مسئله را تجربه کرده‌ام و نتایج مؤثر آن را احساس میکنم. بنده تا حدود زیادی تحت تأثیر شخصیتی چون دکتر حسین فاطمی قرار دارم و چون او را الگوی خودم قرار دادم، میکوشم که در زندگی و مبارزاتم حتی المقدور مانند او عمل کنم. اگر تاریخ نگاران و گویندگان خصائل نیکوی او را برنمیشمردند و بخاطر پرهیز از متهم شدن به شخصیت پرستی، شخصیت و الای او را چنانکه بود منعکس نمیکردند و ما از آن بیاطلاع میماندیم، بجرئت میتوانم بگویم که نه زندگی من و بسیاری از دوستانم به این سمت و سو کشیده میشد و نه سازمانی به نام پیشگامان آزادی وجود داشت و نه تشکیلات جبهه ملی در خوزستان اینگونه توانمند و گسترده در صحنه حضور داشت. همین ذخیره معنوی حاصل از مطالعه زندگی و مبارزات این بزرگان است که در من و همفکرانم انگیزه‌های جوشنده برای مبارزه پدید آورده است. بنابراین چون خود در عمل تأثیر مثبت الگو گرفتن از بزرگان را تجربه کرده‌ام، آنرا روش مؤثری میدانم در انگیزه ساختن در مردم و بویژه جوانان. ضمناً مصدّق و نهضت او جزئی برجسته و جدایی ناپذیر از هویت ملی ایرانیان است و ایرانیان بدون شناخت کامل از هویت ملی خود، نمیتوانند به «خودباوری ملی» که لازمه «استقرار حاکمیت ملی» است دست یابند.

از این گذشته، دلیل دیگری که بر تجلیل از مصدّق و مصدّقه‌ها وجود دارد، لزوم جاودانه نگهداشتن نام و یاد مردانی است که در طریق مقدّس خدمت به بشریت گامهایی برداشته‌اند. این بزرگان با زحمات و مشقتهایی که در این راه متحمل شده‌اند، مسلماً ارزش آن را دارند که مقداری وقت و هزینه صرف شناختن و شناساندن آنان گردد. اگر چه زنده ماندن نام و یاد این اشخاص منفعتی برای آنان نخواهد داشت، ولی میتواند نشان دهنده علاقه و پایبندی ما به اندیشه‌ها و اهداف و آرمانهایی باشد که ایشان در سر داشته و برای آن میکوشیده‌اند و مستمسکی برای ترویج این آرمانها و اندیشه‌ها.

ولی در عین حال باید از عاشق شدن چشم و گوش بسته پرهیز کرد و اشخاص را سیاه و سفید ندید، بلکه خاکستری دید و اگر به شخصیت برجستهای علاقه‌مند هستیم یا از او الگو میپذیریم نباید وی را از تبار ملانک و عاری از خطا و اشتباه بشماریم و جنبه‌های منفی او را در نظر نگیریم که این نوعی تعصب کور و مغایر با اصل عقلائیّت و خردورزی است که پیشوایان ما همواره بر آن تأکید داشته‌اند. به گفته مولای علی: «شیفتگی، چشم را کور و گوش را کر میکند.»

بنابراین ما «مصدق دوست» هستیم و نه «مصدق پرست» و او را بحق و به پشتوانه کارهایی که به اعتراف دوست و دشمن انجام داده است، سمبل مبارزات آزادیخواهانه و استقلال طلبانه ملت ایران میدانیم و بنا به لقبی که واقعاً ملت ایران و نه جبهه ملی به او داده است، او را «پیشوای نهضت ملی ایران» میشناسیم. و خلاصه به قول خواجه شیراز با اندکی دخل و تصرف:

واعظ شهر چو مهر ملکو شحنه گزید

من اگر مهر «مصدق» بگزینم چه شود؟!

- مشهور است که در چند صد سال گذشته، هر سیاست کلانی که در ایران بعنوان يك کشور جهان سوم- پیاده شده، دارای پشتیبانی خارجی بوده است. بنابراین چگونه میتوان بدون هیچ گونه شك و تردیدی ادعا کرد که دکتر مصدق و جبهه ملي در باطن امر و نه در ظاهر، پیرو يك سیاست كاملاً ملي و غیر وابسته به خارج بودهاند؟

- اولاً منطق حکم میکند ابتدا کسانی که معتقدند ما وابسته هستیم، دلایل خود را ذکر کنند، نه اینکه ما بگوئیم به چه دلیل وابسته نیستیم! مطلبی هم که درباره وابسته بودن سیاستهای ایران معاصر به بیگانگان ذکر فرمودید، گرچه تا حدود زیادی قریب به واقعیت است و باید آنرا بعنوان يك حقیقت تلخ پذیرفت، ولي يك قاعده کلی و خدشه ناپذیر نیست و استثنائاتی هم ممکنست رخ دهد. این استنهاها بر این اساس رخ میدهد که استعمارگران هم علیرغم امکانات وسیع اطلاعاتی، تبلیغاتی، نظامی، اقتصادی و... بدلیل پیچیدگیهای قانونمندیهای جوامع ممکنست گاه در برنامه ریزیهای خود اشتباه کنند و مهمتر از آن، کانونهای متعدد استعماری، کاملاً هماهنگ و یکپارچه عمل نمیکردند و رقباتی سرسختی برای هم بودند و بسیار پیش میآمد که سیاستها و برنامههای آنان با هم برخورد و تداخل کرده و در هم خلل ایجاد کنند. در چنین وضعیتی است که يك سازمان مستقل و مردمی یعنی جبهه ملي ایران به رهبری هوشمندانه نابغهای چون مصدق، دمی مجال مییابد که به اصطلاح از آب گل آلود ماهی بگیرد و با بهره گیری از این فرصت مناسب، در راستای يك سیاست ملي به بسیج تودههای ستمدیده مردمی بپردازد و يك دولت ملي مقتدر تشکیل دهد و سیلپهای جانانهای بر گوش ابرقدهای جهان و چپاولگران حقوق ملت ایران خصوصاً بزرگترین آنها یعنی دولت فحیمه (!) بریتانیا بنوازد و حماسههایی کم نظیری چون ملي شدن صنعت نفت و شبلات شمال و قیام ۳۰ تیر و... بیافریند، ولي وقتی قدرتهای جهانی بر سر ساقط کردن دولت مصدق با یکدیگر به توافق دست مییابند و برای دفع خطر مصدق و جبهه ملي و برای اینکه آنها بیش از این چوب لای چرخ استعمار نگذارند، اختلافات خود را موقتاً کنار مینهند و بر سر يك هدف مشترك کار جبهههایی میکنند!، موفق میشوند که فاجعه شوم ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را بر علیه حاکمیت ملت ایران پدید آورند، ولي از همان فرداي روز ۲۸ مرداد جنبش مصدق در قالب نهضت مقاومت ملي بصورت مخفی تداوم مییابد و در سالیان بعد نیز جبهه ملي دوم، سوم و چهارم تشکیل میشود و علیرغم سرکوبهای شدید و بیپایه موفق میشود بهر شکل باقی بماند و تأثیرات ژرفی را در معادلات سیاسی ایران برجای گذارد و پس از انقلاب نیز بهمین صورت. بنابراین نهضت مصدق نه تنها با کودتای ۲۸ مرداد خاموش و متوقف نمیشود، بلکه به هر صورت ممکن تداوم مییابد و هر گاه در را بر او میبندند، از پنجره خارج میشود و باید گفت نه فقط در ایران، بلکه در سایر کشورهای ستمدیده و ایلغار زده، از جمله در حرکتیهای ضد استعماری جمال عبدالناصر در مصر چون ملي کردن کانال سوئز، و سایر نهضت‌های آزادیبخش آفریقا و شبه قاره هند و جنبش مشروطه خواهی در افغانستان و دهها جنبش ضد استعماری و ضد استبدادی از کران تا به کران کشورهای جهان سوم و در پهنه گسترده ملل زیر سلطه، به اذعان و اعتراف خود رهبران آن جنبشها، نهضت مصدق تأثیرات شگرفی میگذارد و عملاً به سرمنشا و مرکزیتی برای جنبشهای اصیل انسانی و مردمی و «نهضت رهایی بشر» تبدیل میشود و به سروده زیبایی استاد ادیب برومند -شاعر ملي ایران- که: «گیتی همه از نهضت ما پر ز خروش است...» و به این گفته جاوید ابرمرد تاریخ معاصر ایران شهید دکتر فاطمی رنگ حقیقت میبخشد که «پیمودن راه مبارزه و فتح ما نیز زمینه پیروزی قطعی سایر ملل زیر سلطه را که سالیان دراز است در چنگال بیرحمانه سیاست استعماری دست و پا میزنند، آماده میسازد...»

بنابراین اندیشه مصدق و بارانش يك اندیشه کاملاً جهانشمول است که سودای آزادی و ترقی و سعادت جهان انسانی را در سر میپوراند و ناسیونالیسم آنها از نوع ناسیونالیسمهای جزمی که فقط در پی عظمت و سرافرازی و سروری ملت خود، و حتی تحقیر و تذلیل و اگر دستشان برسد به بند کشیدن ملتهای دیگر هستند، نیست و در بینش انسانی آنان فرقی بین ایرانی و غیر ایرانی وجود ندارد و همه بنیادم اعضای یکدیگرند. ولي در این باره دکتر مصدق تنها به يك نکته مهم اشاره میکند که «تا روزی که تمام ملل مرام واحدی ندارند و تا وقتی که خرج و دخل عالم یکی نشده است، هر مملکتی باید از سیاست خاص خود پیروی کند.»